

## عذری بدتر از گناه



محمد امینی

کافی نیست که در لابلای نوشته ای بگوییم که این اندیشه ها برای آینده ایران خطرناک است. باید بی مهابا به این گونه اندیشه ها بتازیم و کارزاری را برانگیزیم که اجازه ندهد، آتش افروزان ستیز قومی، جنبش نیرومند مدنی ایران را که برای دموکراسی، پیشرفت، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و برابری همه شهروندان ایران مبارزه می کند و برآن است که ایرانی متحد و نیرومند یارای شرکت فعال در سیاست و اقتصاد جهانی داشته باشد، به کژراهه کشند .

پس از انتشار نوشته من زیر نام جنگ افروزی قومی و پی آمد های هولناک آن، نقد و پاسخ هایی از سوی دیگران نوشته شد که پاره ای از آن ها در خور پاسخ اند. تنی چند از کوشندگان سیاسی نیز در گفتگوهای شفاهی، خرده گیری و نقدشان را از آن نوشته به آگاهی این کمترین رساندند. درمیان نوشته ها، پیش از همه نقد دوست دیرینه ام آقای حسین باقرزاده را که با نام گفتگو یا تخاصم – کدامین راه که در روز سه شنبه هفته گذشته در نشریه الکترونیکی ایران امروز به چاپ رسیده، درخور بررسی و پاسخ یافتم .

همان گونه از نام نوشته ایشان پیداست، با قلمی اندرزگویانه و حق به جانب می نویسند که «به راستی کدامین حرکت یا جریان در شرایط فعلی به مبارزه برای دموکراسی در ایران کمک می رساند: آن که براساس يك سلسله اصول دموکراتیک و حقوق بشری سعی دارد نیروهای مختلف اپوزیسیون را به هم نزدیک کند، یا آنان که در هر حرکتی به دنبال يك نقطه ضعف یا ابهام یا اشکال می گردند تا آن را تخطئه و تضعیف کنند؟» آقای باقرزاده البته بی آنکه یادی از نوشته من بکنند، می پذیرند که «این گونه مواضع، از استقبال از دخالت نظامی آمریکا در ایران گرفته تا تأکید بر فدرالیسم اتنیک، البته برای ایران و آینده آن بسیار خطرناک است و باید مورد انتقاد قرار گیرد.»

نخستین پرسش من از آقای باقرزاده که خوشبختانه قلم و زبانی بسیار کوشنده و پُرکار دارند و هفته ای نیست که نوشته ای از ایشان در جایی منتشر نشود این است که نقد آشکارایشان و کسانی که با ایشان هم اندیشند، به آن مواضعی که «برای ایران و آینده آن بسیار خطرناک است» در کدام نشریه چاپی و یا الکترونیکی آمده که این کمترین و دیگر شهروندان ایران از آن آگاهی نیافته ایم؟ من در فاصله مصاحبه آقای شرفی و دعوت آشکار او به نمایندگی از سوی حزب دموکرات کردستان از ننوکان های ایالات متحده برای مداخله نظامی در ایران، تا گاه چاپ گفتگو یا تخاصم – کدامین راه پنج نوشته از آقای باقرزاده جسته ام اما، در هیچ یک از آن ها نشانی از خشم و پرخاش ایشان به کسانی که به نام مردم کردستان به جنگ افروزان نوید می دهند که در کنار ایشان خواهند بود، نیافتم .

چنان چه «تاکید بر فدرالیسم اتنیک (قومی) البته برای ایران و آینده آن بسیار خطرناک است»، چرا آقای باقرزاده و بسیاری چون ایشان که در این پنج ساله گذشته با همان گروه های قومی هوادار فدرالیسم اتنیک (که حزب دموکرات کردستان از شمار معتدل و معقول ترین آن هاست!) نشست و برخاست داشته و با گروه های شرکت کننده در «کنگره ملیت های ایران فدرال» همکاری و همراهی نزدیک دارند، هرگز به نقد آشکار به اندیشه ای که به اعتراف خودشان برای آینده ایران خطرناک است نپرداخته اند؟ با این حال ایشان، حق جانبانه و با گذری از کوچه علی چپ، می نویسند که «اسناد همایش پاریس و نشست های پیشین آن در برلن و لندن مطلقاً در مورد فدرالیسم ساکتند. در هیچ يك از این اسناد و از جمله منشور برلن سخنی از فدرالیسم نرفته است تا چه رسد به این که از نوعی از فدرالیسم که فدرالیسم قومی باشد حمایت کند.»

گیرم که چنین باشد. پس برپایه چنین منطق استواری (!)، کافی است که کسانی که با ولایت مطلقه فقیه و سیاست های تبعیض گرایانه جمهوری اسلامی مخالفند، با پیروان ولایت فقیه و توجیه گران آن تبعیض گری ها هم پیمان و هم پیاله شوند، با ایشان بنشینند و بیانیه و فراخوان بنویسند و در باره همان تبعیض ها سکوت کنند. و هرآینه کسی بر ایشان خرده گرفت بگویند که

«در هیچ یک از نوشته های ما نامی از ولایت که سهل است، از نوع فقهاتی آن هم به چشم نمی خورد!» دوست گرامی، نقد من به شما این نیست که گویا آشکارا از اندیشه فدرالیسم و ستیز قومی در ایران پشتیبانی کرده اید و یا آشکارا لشکر نیوکان هارا به دخالت در ایران فراخوانده اید. پرخاش من به شما و سدها چونان شما این است که در برابر چنین کارزاری که به گفته خودتان برای آینده ایران هولناک است، مہرسکوت بر لب نهاده اید و با همکاری با گروه ها و دسته هایی که بر این باورند، آن هارا کُر داده و پاکیزه کرده اید و با چنین رفتاری، چه بخواهید و چه نخواهید، به گسترش اندیشه ها خطرناک ایشان یاری رسانده اید. اینک قیافه حق بجانب به خود می گیرید که «ما از این حرف ها نزده ایم!» شرمنده ام که بگویم:

آن یکی پرسید اشتر را که هی، از کجا می آیی ای فرخنده پی

گفت: از حمام گرم کوی تو، گفت: خود پیدا است از زانوی تو!

آقای باقرزاده به درستی می نویسند که «تجربه دخالت نظامی آمریکا در عراق باید برای خوش بین ترین کسان هم کمترین توهمی در این که از این راه می توان دموکراسی و صلح و آسایش را در ایران مستقر کرد باقی نگذاشته باشد. از سوی دیگر، با کمترین تفحصی می توان دریافت که تحقق فدرالیسم اتنیک در جامعه ای مانند ایران که جوامع اتنیک آن به شدت در هم تنیده اند جز با تصادم اتنیکی و اعمال خشونت قابل حصول نیست». با این حال به همان روش اندرگونه خویش می افزایند که «ولی آیا وجود همه این گرایش ها به معنای آن است که نباید با این گروه ها به گفتگو و تبادل نظر پرداخت، و نشست با آنان جرم است؟ و آیا با حملات تند به این گروه ها می توان از رشد این گونه گرایش ها جلوگیری کرد؟»

مگر سخن بر سر این است که کسانی گفتگوی با این چنین گروه هایی را جرم یا حرام می دانند؟ آقای باقرزاده و هم اندیشان ایشان نیک می دانند که من، گفتگوی آشکار با ولی فقیه را نیز جرم نمی دانم. سخن بر سر «حق گفتگو» نیست. سخن بر سر این است که کدام ارزش ها و راستی ها را به بهانه این گفتگوها و هم پیمانی های آشکار و نهان قربانی می کنیم؟ سخن بر سر این است که در پی آمد گفتگوهایی که بیشتر آن ها در پس پرده و در پستوهای خصوصی و با دلالتی کارگزارانی چون تیمرمن و مایکل لدین انجام می گیرد، در برابر آن رفتار و سیاست هایی که «برای ایران و آینده آن بسیار خطرناک اند» نه تنها سکوت می شود، که به پیروان این گونه اندیشه ها باج سیاسی پرداخت می گردد و سیمای ایشان به یاری برچسب «دموکراسی خواهی» پالایش می یابد و برخورد به آن نسخه های هولناکی که برای ایران می پیچند، به آینده ای دور موکول می شود.

آیا براستی چنان سرخویش را در برف کرده ایم که می پنداریم که با این نشست و برخاست ها و سکوت در برابر سیاست های چنین گروه هایی و با این باج دادن های آشکار و نهان، از «رشد ایشان در میان جوانان» آذربایجان، کردستان و بلوچستان جلوگیری خواهیم کرد و یا ایشان را به اعتدال و بازنگری در باورهایشان برخواهیم انگیخت؟ اگر با پای چوبین چنین استدلالی به میدان سیاست برویم، پس باید از پرخاش و رودرویی سیاسی و اندیشه ای با گروه های مذهبی که تنها هوادار اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی اند و پایه در میان بخش بزرگی از جوانان ایران داشته و دارند پرهیز کنیم و به جای «حملات تند» به اندیشه های نادرست ایشان، به گفتگوهای پنهانی و نشست و برخاست های آشکار و نهان با ایشان بپردازیم تا شاید از راه اندرز، به راه راست هدایت شوند! اگر آقای باقر زاده این داوری خویش را براستی باوردارند، پس چرا با سازمان مجاهدین خلق که آن ها نیز هزاران جوان را در پیرامون خویش گردآورده اند، با نرمی و آرامش برخورد نمی کنند و با ایشان هم پیمان نمی شوند و آن هارا هم در آن جبهه های دموکراسی خواهی و همبستگی ایران شریک نمی سازند؟

آن چه در این گونه معامله گری های سیاسی فراموش می شود، مردم اند! همان جوانان و کوشندگان پاکدلی که به نادرستی و یا از ناآگاهی به چنین پندارهای خطرناکی که رهبران این گروه ها رواج می دهند، باوردارند و در این کارزار هولناک قوم گرایی، «فارس ستیزی»، «ترک ستیزی» و «کردستیزی» شرکت می کنند. برپایه این نسخه «گفتگو یا تخاصم»، روشنگری و بیداری مردم و از جمله کسانی که دل به سراب این اندیشه های خانمان برانداز سپرده اند، جایگاه مهمی در کارزار فکری و سیاست مدرن ندارد! گرفتاری اندیشه ای هم از راه گفتگوی معامله گران سیاسی حل خواهد شد! کافی است که در فلان بیاتیه بنویسیم که ما به تمامیت ارضی ایران پای بندیم و با جنگ مخالفیم. دیگر گرفتاری ها به تدریج و از راه گفتگوهای نهانی سامان خواهند یافت. پس نیازی به نقد و روشنگری و درافتادن با اندیشه هایی که مسیر جنبش سیاسی ایران را به کژراهه می برند و واپسگرایانه ترین راهکارهای ایلی و قبیله ای را در لفافه عباراتی دهن پرکن چون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و یا رفع ستم ملی می پیچند و پرچم دشمنی و کینه و ستیز قومی را میان مردم ایران برمی افرازند نیست!

نیازی به ستیز با اندیشه هایی که نواندیشان تجددخواه و پیشگامان انقلاب مشروطیت در نقد به آن ها، چالش تجدد و پیشرفت ایران را آغاز کردند و قوام بخشیدند نداریم! از همین دست نسخه های گمراه کننده بود که بسیاری از گروه ها و کوشندگان سیاسی ایران در گیرودار جنب و جوش انقلاب پنجاه و هفت و در سال های نخست پاکیری جمهوری اسلامی و ولایت فقیه پیچیدند و گفتند که چاره کار، گفتگو است و نه تخاصم فکری. حاصل این شد که در برابر منادیان لوائج شیخ فضل الله و اندیشه های سید محمدکاظم یزدی سکوت شد و واپس گرایی و دشمنی با ارزش های مدرنیته ایران، با سرخاب و سفیداب ضدامپریالیستی بزرگ گردید و در بازار

سیاست به مردم فروخته شد. آن گاه هم که همان کوشندگان پاک نیت، زیر تیغ تیز همان رهروان «ضد امپریالیستی» ولایت مطلقه فقیه، جان و با حقوق خویش را از دست می دادند، فریاد برآوردند که این امام است که به خط امام خیانت کرده است. روشنفکران سیاسی ما این درس های آموخته از تاریخ و از زندگی خویش را پس در کدام آزمون بکار خواهند برد؟

مگر نه این است که بزرگ ترین نقش تاریخی روشنفکران و پیشگامان دگرگونی های سیاسی و اجتماعی، معامله گری سیاسی نیست، که بیان اندیشه های پیشرو و طراحی چشم اندازی نو و روشنگری و مبارزه با اندیشه ها و راهکارهای نادرستی است که کاروان پیشرفت جامعه را به بیراهه می برند و مردم را گمراه می کنند. هرآینه آن رهروان پاکدل و تجددخواه سده نوزدهم میلادی ایران شمشیر قلم و اندیشه را از رونبسته بودند و به بهای جان و هستی خویش و در زیر تازیانه انگ بابی و ازلی، به جان اندیشه هایی که ده ها بار بیش از اندیشه های این قوم گریبان، ریشه و پیوند با زندگی و تاریخ مردم ایران داشت، نیافتاده بودند، کجا می بود آن انقلاب مشروطیت و مدرنیته افتان و خیزانی که با همه ناتوانایی ها و ناکامی هایش، سرزمین ما را از آن روزگار واپس گرای رها نید و پنجره ای تازه در برابر ما گشود؟ شاید بهتر همان بود که آن هاهم سکوت می کردند به جای آن جانبازی ها، راه گفتگو و معامله با واپس گرای را در پیش می گرفتند!

باقرزاده گرامی، نقد و پرخاش مرا توند روی می خواند. اما اندیشه کسانی را که به جان تاروپود هستی ماندگار این سرزمین افتاده و می گویند که «ایران» تنها یک واژه است و یا نام ایران تنها از روزگار پهلوی بر این سرزمین تحمیل شده و یا «فارس ها سرزمین های دیگر ملت های ستمدیده را اشغال کرده اند»، یک اختلاف خانوادگی میان دوستان شرکت کننده در جبهه دموکراسی به شمار می آورد! خیر، کوشش دربرانگیختن ستیز قومی و به کژراهه کشاندن جنبش مدنی و دموکراسی خواهی ایران به شوره زار «مبارزه میان ملت حاکم فارس از یک طرف و ملت های محکوم از طرف دیگر» که از سوی یکی از گروه های «کنگره ملت های ایران فدرال» مطرح می شود، به همان اندازه با بنای یک جامعه مدرن، پیشرو و دموکراتیک بیگانه است که پیروی از اندیشه تبعیض دینی و ساختاری کردن چیرگی دین بر جامعه .

چه گفتگوی دوستانه ای با گروهی که خویشان را حزب استقلال آذربایجان جنوبی می خواند و یا دسته هایی که بمب گذاری در خوزستان و بلوچستان را «مقاومت مردم تحت ستم» می خوانند قابل قبول است؟ چگونه می توان در برابر احزاب و گروه هایی که دخالت احتمالی نظامی ایالات متحده را به فال نیک می گیرند سکوت کرد و گفت که گفتگو با ایشان از تخاصم نظری بهتر است!

اگر جنبش سیاسی ایران و کوشندگانی چونان آقای باقرزاده که می دانیم آن چه را که می گویند می کنند از سراندوه و نگرانی برروزگار مردم ایران است، از همان واپسین نخستین نشست هایشان با حزب دموکرات کردستان، آشکارا به ایشان خرده می گرفتند که دست از همکاری با نیوکان ها بردارند و به ستیزهای قومی میدان ندهند و یا در فردای مصاحبه آقای شرفی به ایشان می تویندند، چه بسا حزب دموکرات کردستان به راهی که اینک در آن گام نهاده نمی رفت و یا دستکم، بسیاری از ایرانیان آزادیخواهی که در میان کادرها و اعضای این حزب بوده و هستند، به رهبران خویش پرخاش می کردند. چه بسا که گرایش های پیشروتری در این گونه سازمان ها پای می گرفت. اما گمان این است که با سکوت و باج دهی سیاسی و گفتگوهای نهانی، مسئله حل خواهد شد. حال آنکه رویدادهای چندساله گذشته نشان می دهد که سکوت و باج دهی، آتش افروزان ستیزقومی را گستاخ تر کرده است .

پی آمد چندین سال سکوت درباره آن قوم سازی ها و کنگره برپاکردن ها این بود که در سپتامبر سال گذشته گروهی از همان ها، فدرالیسم قومی و پیوستن به آن کنگره ملت های ایران فدرال را هم کافی ندانستند و در تورانتای کانادا گرد آمدند تا خیال همگان را از هرگونه پیوندی با آینده ایران راحت کنند و «جبهه ملل تحت ستم برای حق تعیین سرنوشت» را از ده گروه انقلابی ناب درست کردند. اعلامیه اخیر ایشان هم که از سوی این زنجیر گسستگان به «ملت های ستمدیده ایران» درواکنش به سهمیه بندی بنزین صادر شده، پس از همدردی با «ملت عرب احواز» که فارس ها نفت ایشان را دزدیده اند از جمله می نویسد که «ملت های ساکن تهران (!) همزمان با شهرهای دیگر با ماشین های خود [یعنی هر ملتی با ماشین ویژه همان ملت!] به طرف مجلس حرکت کرده و در مقابل مجلس تجمع و اعتراض خواهیم کرد!»<sup>۱</sup> این فرمان انقلاب ماشینی- ملتی را هم از همان تورانتو صادر کرده اند!

آیا دوستانی چون آقای باقرزاده براسستی باوردارند که با سکوت در برابر این گونه نشست ها و به بهانه سربیه راست کردن «جوانانی» از این دست که پیرامون چنین کنگره هایی و یا کسانی چون چهرگانی گرد آمده اند، از «انحراف جوانان» جلوگیری خواهند کرد؟ دوستان گرامی، به تارنمای یکی از همان گروه های شرکت کننده در نشست های نخستینی که به تشکیل کنگره ملت های فدرال انجامید بنگرند و ببینند که پس از آن «گفتگوها» و رایزنی های دوستانه اینک می نویسند که «حرکت ملی آذربایجان باید با ترکیه هم منافع مشترک تعریف کند مثلاً استقلال آذربایجان جنوبی یک بازار سی میلیونی می تواند برای تولیدات ترکیه باشد و برای موارد مهم و استراتژیک هم می توان با تعریف منافع مشترک تاثیر گذار شد.»<sup>۲</sup> و یا نوشته ای که زیرسرنامه «شونینیزم فارس ساطور به دست گرفته» از سوی این دسته منتشر شده که از جمله ارمنیان ایران را متهم می کند که «به صورت حیرت انگیزی نقش سوگلی شبستان شونینیزم فارس را بازی می کنند!» و نوید می دهد که دیری نیست که ملت های ستمدیده از «چنگال

ارتجاع فارس» رها شوند و «استقلال ملی خود را به دست آورند». ۳ این سرسپردگان نژادپرست پان تورانیستی قرار است در گفتگوهای دوستانه و نهانی با جای و شیرینی دست از این اندیشه ها دیوانه وار و جنون آمیز خویش بردارند .

یکی از گروه های پایه گزار همان کنگره ملیت های فدرال ایران که آقای باقرزاده و هم اندیشان ایشان «گفتگو و عدم تخصص نظری» و گفتمان برای رهیافت دموکراسی را با آن ها تجویز می کنند، «بلوچستان و استمان و گل» یا حزب مردم بلوچستان است. آیا دوستان ما به راستی باور دارند که به دلیل گفتگوهای روشنگرانه ایشان، آن حزب یادشده در چهارسالگی که از پیدایش آن می گذرد رو به سوی اعتدال رفته است؟ شاید از همین رو است که در همین هفته در تارنمای خویش، بیاتیه عبدالملک ریگی را زیر نام «پیام رهبر جنبش مقاومت مردمی ایران» در پشتیبانی از بمب گذاری و کشتار «مزدوران رژیم آخوندی .... به وسیله دلاوران بلوچ» به چاپ رسانیده اند! بخش هایی از آن «پیام رهبر» چنین است: «الحمد لله و الصلاة و السلام علی رسول الله، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، بنده عملیات افتخار آمیز "شورو" را به فرد ملت شریف و مظلوم ایران و مردم غیور بلوچستان و بالخصوص خانواده محترم شهداء و دلاورمردان شاخه نظامی مبارزان سیستان و بلوچستان از صمیم قلب تبریک می گویم.» ۴

گمان مکنید که درج این پیام، تنها به دلیل انتشارخبر بوده است. آقای ناصر بولادای که از رهبران این حزب و از سخنگویان کنگره ملیت های ایران فدرال است، در نوشته ای در بیان تاریخچه این حزب، رفتار تروریستی گروه «جندالله» را بخشی از «درگیری های جنبش مقاومت بلوچ با نیروهای امنیتی» می خواند و می افزاید که «این مقاومت [مردم بلوچ در برابر حاکمیت فارس ها] که همواره شکل مسلحانه داشته، فاقد یک سازمان سیاسی نیرومند بوده است. حزب مردم بلوچستان اینک قصد پرکردن این خلاء را دارد!» ۵ و نیز می افزاید که این حزب، از بنیان گزاران و فعال ترین عضو کنگره ملیت های ایران فدرال است. این «نمایندگان ملیت های ستمدیده» اینک جواز عضویت برای گروه های ستمدیده دیگر نیز صادر می کنند و به تازگی به «نمایندگان ملت های ستمدیده بختیاری و لر» نیز اجازه گشودن دفتر نمایندگی داده اند!

یک فایده دیگر این سکوت و رایزنی های دوستانه هم این است که «بلوچستان راجی زرمیش» که از شمار پایه گزاران همان کنگره یادشده است، اگر پیشتر می گفت که کودکان بلوچستان باید درکنار فارسی به آموزش بلوچی نیز بپردازند، به یمن روشنگری های دوستان اینک در برنامه و اساسنامه خویش پروانه می دهد که «زبان فارسی از کلاس چهارم ابتدائی به بعد در مدارس تدریس خواهد شد.» ۶

یکی دیگر از آن نیروهای دموکرات شرکت کننده در آن کنگره، مرکز مطالعات اهواز است که در تارنمای خویش از قول کسی به نام فرید که ستونی هفتگی دارد می نویسد که با «برگزاری کنفرانس ایران ناشناخته توسط مؤسسه آمریکایی امریکان انتر پرایز توسط مایکل لدین نقاب بسیاری از مدعیان دروغین دموکراسی برداشته شد و به لطف این کنفرانس که به حق باید گفت یک نعمت الهی بود تا دیگر ملت های مظلوم عرب، کرد، آذری، بلوچی و ترکمنی فریب این نژادپرستان را نخوردند و به تبعیت کورکورانه از آنها نپردازند. هرچند که نتایج این کنفرانس هنوز منتشر نشده ولی یک چیز مهم در نزد ملت های مظلوم مشخص شد که چشم امید به فارسهای نژادپرست نداشته باشند و خود با ایستادگی و مقاومت حق خویش را از ظالمان فارسی بگیرند.» ۷

این گروه «دموکرات» هم پیمان با دوستان ما در همان نخستین بیانیه خویش درکنار بسیاری دیگر از دروغ پردازی هایش می نویسد که فارس ها، رودخانه کارون را منحرف کرده اند و آب آن رابه رفسنجان می برند! ۸ و یا در تارنمای خویش، خوزستان را سرزمین اشغال شده از سوی باند بختیاری ها و فارس ها می خواند. در سرتاپای تارنمای ایشان، کمترنامی از جمهوری اسلامی می یابیم. هرکجا که به رفتار حکومت اشاره می کنند از آن ها با عنوان فارس ها یاد می کنند و نوید می دهند که «این را بدانید که تا ابد هیچ اشغالگری نتوانسته پابرجا بماند و روزی خواهد رسید که شما نژادپرستان فارس به زبالدان تاریخ خواهید پیوست.» ۹

آقای باقر زاده گرامی، شما نگران رنجش دسته هایی از این دست هستید؟ دسته ای که با افتخار درباره روزی نوید می دهد که «آخرین فارس ها را از سرزمین ملت احواز بیرون برانیم.» دسته ای که با دروغ پردازی به برانگیختن جنگ قومی می پردازد و می نویسد که «می بینیم که بلوچهایی که از رنج و قتل و کشتار فارسها اجباراً مسافرت می کنند در آنسوی مرزها، برادرانشان از آنها پذیرایی می کنند و با آنها به نوعی همدلی می کنند. یا اینکه ملت ترک که از جور و ستم فارسها به آنسوی مرزها می روند باز برادرانشان در آذربایجان منتظرشان هستند و بگری می از آنها استقبال می کنند. همین طور برادران کرد که از ستم و ظلم فارسها بار سفر را می بندند اولین جای که می روند، سراغ برادرانشان در کردستان عراق می روند و باز با آغوشی باز مورد استقبال گرم قرار می گیرند.» ۱۰ این دروغ سازان برانگیزنده نفرت، تازه درمیان جنگ افروزان عرب تبار، دسته ای معتدل به شمار می آیند!

سخنگوی دوم حزب مردم بلوچستان هم آن گاه که برای غیرایرانیان سخن می گوید، چهره حزب خویش را بی پرده تر آشکار می کند. وی در دنباله مصاحبه معروف آقای شرفی، سه هفته پیش در سخنرانی برای گروهی از نمایندگان پارلمان بریتانیا، به ایشان یادآور شد که بلوچستان، که البته ایشان نماینده آن اند، «سرزمین اشغال شده ای است که رضاشاه آن را به زور به ایران چسبانده» است. می افزاید که بلوچستان در شمال تنگه هرمز و شریان عبور چهل درصد نفت جهان قرار دارد، و راه دستیابی جمهوری های آسیای مرکزی به دریای آزاد از بلوچستان می گذرد و بلوچستان راهی امن تر از ایران و پاکستان به دریای آزاد است! پس از این

یادآوری ها و بالابردن نرخ معامله برسر بلوچستان، از آن ها می خواهد که به هر قیمتی و پیش از مجوز شدن جمهوری اسلامی به سلاح اتمی این حکومت را واژگون کنند! چلبی وارانه به ایشان نوید می دهد که «اینک برخلاف گذشته، یک اپوزیسیون متحد وجود دارد. کنگره ملیت های فدرال که تقریباً همه گروه ها و احزاب ملیتی و محلی و سازمان های فرهنگی سراسر ایران را دربر می گیرد» اهرم دگرگونی و جایگزینی حکومت ایران خواهد بود! ۱۱

بیچاره وثوق الدوله که بدنامی وابستگی به بریتانیا به نام او بایگانی شده است! این چنین نمایندگان «حقوق ملل ستمدیده» از شمار کسانی اند که دوست ارجمند من آقای باقرزاده، نگران برخورد پرخاش آمیز من با آن هاست! بگذریم که این سیدضیاء الدین بلوچستانی گروه خویش را رقیب آن بدیلی می داند که باقرزاده گرامی و دیگران، نشست آن را در پاریس برگزار کردند. او نیز مانند آقای شرفی به نمایندگان دولت های خارجی می گوید که نگران پشتیبانی از جنبش مدنی ایران، زنان، دانشجویان، کارگران و روزنامه نگارانی که جان برکف در برابر داغ و درفش جمهوری اسلامی ایستاده اند نباشید. چاره کار شما در تکیه بر گروه های قومی است! با این چنین کسانی است قرارداد که ما پیوند دموکراسی و آزادی خواهی ایران را ببندیم! شرم ماندگار برمن باد اگر به بهانه انزجار از جمهوری اسلامی با فراشان سیدضیاء های امروزی و چلبی های ایرانی هم پیمان شوم و یا در برابر ایشان سکوت کنم!

این گونه دعوت های آشکار و نهان از ننوکان های ایالات متحده و بریتانیا تنها به این گونه سخنرانی ها محدود نمی شود. سال های درازی است که درست یا نادرست، یکی از نقدهای کوشندگان سیاسی ایران به حزب توده ایران چنین بوده که اتحاد جماهیر شوروی در آن حزب، نفوذ داشته است. کسانی هم می گویند که برخی از رهبران آن حزب، وابسته به حزب کمونیست شوروی بوده اند. اما اینک، برخی از همان منتقدان، گرفتاری چندانی با این ندارند که نمایندگان گروه های ننوکان ایالات متحده را به کانون سیاست اپوزیسیون ایران وارد کنند و از ایشان برای ایجاد جبهه ای در برابر جمهوری اسلامی یاری گیرند. پا اندازان همکاری و وصلت گروه ها و شخصیت های سیاسی سکولار اپوزیسیون با گروه های قومی و ایلی هم همین نمایندگان ننوکان ها و کارکنان وزارت خانه های دفاع و امور خارجه ایالات متحده اند!

آیا به راستی چنین می اندیشید که هم زمانی درج نوشتار و نقشه ای که یکی از افسران بازنشسته ارتش آمریکا در نشریه «نیروهای مسلح» که نشریه رسمی ستاد ارتش ایالات متحده است، با کارزار برگزاری کنفرانس های ملیت های ستمدیده ایران تصادفی است؟ در این نقشه، پس از تقسیم عراق، بخش های بزرگی از ایران که بیش از پنجاه درصد خاک ایران را در بر می گیرد، میان جمهوری آذربایجان، جمهوری کردستان که بخش های بزرگی از آذربایجان ایران به آن واگذار شده، جمهوری بلوچستان و دولت شیعیان عرب تقسیم شده است! سوی دیگر داستان هم این است که بنیادگرایان دینی ایران نیز بیشترین بهره را از این گونه ستیز ها می گیرند. درحالی که هرگونه گردهم آیی دانشجویی سرکوب می شود، به دعوت گروهی از «مسلمانان داغدار از جنایت ارمنه» مردم قم فراخوانده می شوند که «در راستای تشکیل اسرائیل دوم در قلب جهان اسلام (ارمنستان بزرگ)، در شهر مقدس قم در جوار حرم کریمه اهل بیت حضرت معصومه گرد آیند.» ۱۲ «انجمن مبارزه با جنایات کردها» که در باکو تشکیل شده، در قم هم شاخه ای فعال دارد!

گرفتاری تنوریک داوری های آقای باقرزاده

جدا از توجیه آقای باقرزاده و کسانی چون ایشان در ادامه سکوت و همکاری با گروه هایی از شمار آن چه در بالا گفتم، گرفتاری تنوریک اندیشه ایشان در پاسداری از حق «ملل ستمدیده ایران» و گروه های قومی در این است بنای چنان داوری ها بر کاه و گل است. آقای باقرزاده چنین می نمایانند که نقد من و دیگر کسانی که برنامه و رفتار احزاب قوم گرا را به نقد کشیده ایم، گویا درباره «حق» گروهی از مردم در تشکیل یک گروه سیاسی است! از همین رو است که باز بزرگوارانه به ما اندرزمی دهند که «افراد يك جامعه اتنيك حق دارند در فعاليت‌های فرهنگی که رنگ و زبان اتنيك دارد شرکت کنند و آن‌ها را ترویج دهند. به همین قیاس، آنان حق خواهند داشت در فعاليت‌های سیاسی که صبغه اتنيك دارد فعال شوند. یعنی که عضو حزب اتنيك شوند یا خواست‌های جامعه اتنيك خود (خواست‌های زبانی، فرهنگی و مانند این‌ها) را از طریق فعاليت سیاسی دنبال کنند. احزاب اتنيك می توانند هر برنامه سیاسی خاصی را که مایلند در برنامه خود بگنجانند. این حق بشری هر شهروند است که به تصریح اعلامیه جهانی حقوق بشر و ملحقات آن به هر جمعی بپیوندد یا نپیوندد.»

دوست گرامی، مگر گفتگوی امروز جامعه ما برسر یک «حق» مطلق و تجریدی است؟ کسی را سخنی با این «حق» تشکیل گروه های فرهنگی و یا سیاسی نیست. مگر فدائیان اسلام «حق» نداشتند که بر پایه یک برداشت تبعیض گرایانه و ضد ارزش های پذیرفته شده مدنی، سازمان سیاسی خود را بنا کنند؟ مگر حمس، «حق» ندارد که بر پایه یک چشم انداز افراطی اسلامی، گروه سیاسی بسازد؟ مگر سخن من و کسانی چون من درباره «حق» هواداران ولایت فقیه و سنگسار «زناکاران» در سازماندهی سیاسی و اجتماعی است؟



با قلمی حق به جانب، خلط مبحث می کنید. سخن بر سر حق و حقوق نیست. در این راستا، باور من این است که هارترین دشمنان آزادی و حقوق انسانی نیز «حق» دارند سازمان های سیاسی و اجتماعی خویش را بسازند و از جمله به ستیز با همان ارزش هایی برخیزند که حق چنین کارزاری را به آن ها داده است. گفتگو بر سر این است که پس از پذیرش این «حق»، نقد شما به کسانی که بر پایه این «حق» مردم را به اندیشه هایی واپسگرایانه و ستیز قومی فرامی خوانند چیست؟ اگر امروز کسی، برنامه سیاسی سازمان مجاهدین خلق را به نقد کشد و بنویسد که آن ها یک گروه واپسگرا و شبه فاشیستی می باشند، آیا حق آن ها را در ایجاد چنین گروهی به پرسش کشیده است؟ اگر من و شما ولایت فقیه را راهکاری ضد دموکراتیک و تبعیض گرایانه می دانیم، آیا به «حق» پیروان این اندیشه در رواج داوری های فرومایه خویش باور نداریم؟

آقای باقرزاده و بسیار کسان چون ایشان در برابر برنامه سیاسی گروه های قومی سکوت می کنند و یا آشکار و نهان با ایشان هم پیوند می گردند و هر آینه کسی، چشم انداز هولناکی را که این گونه دسته ها به مردم ما نوید می دهند، به نقد کشد و به برنامه و نوشته های آن ها پر خاش کند، می نویسند که گویا نقد کنندگان، با ترسیم این چشم انداز و پر خاش به ایشان، به جنگ با اعلامیه جهانی حقوق بشر برخاسته اند! حق مدنی هر دسته ای برای سازمان دادن پیروان خویش به گرد یک برنامه سیاسی و اجتماعی به این معنی نیست که دیگران باید درباره آن برنامه و چشم انداز سیاسی خاموشی گزینند و به بهانه «حق»، به این دسته ها باج سیاسی بدهند. حزب دموکرات کردستان ایران «حق» دارد که برنامه سیاسی خویش را بر تشکیل یک دولت قومی که به قول آقای باقرزاده برای آینده ایران خطرناک است، بنا نهد و نیز «حق» دارد که سرنوشت خویش را با سیاست جنگ افروزان نئونکان پیوند دهد. پرسش این است که پاسخ شما به چنین رفتار و سیاستی چیست؟ گفتگو بر سر مبانی تئوریک و پایه ای حقوق طبیعی و یا حقوق انسانی نیست. گفتگو بر سر نقد به رفتاری است که پس از پذیرش این حق، از کسانی سر میزند که سیاست و چشم اندازی نادرست را برای دیگرانی که آن ها نیز از حقوق مدنی برخوردارند، ترسیم می کنند. آقای احمدی نژاد هم «حق» بیان اندیشه های جنون آمیز خویش را دارد. پرسش این است که آیا فریختگان و رهروان دموکراسی و پیشرفت و عدالت اجتماعی و سربلندی ایران «حق» ندارند که به آن چشم انداز فرومایه ای که احمدی نژاد و هم اندیشانش برای ایران و ایرانی ترسیم می کنند، بتوفند و به مردم بگویند که «حق» آقای احمدی نژاد در باور به اندیشه های خویش، چنین حقی را به ایشان نمی دهد که به اعتبار یک انتخابات، ابتدایی ترین حقوق مردم ایران را از ایشان بستاند و با پیگیری ماجراجویی اتمی، ایران را در برابر دخالت نظامی دیگران قرار دهد .

دستمریزاد دوست دیرینه ام! من هم به این گونه «حقوق» باور دارم اما به این بهانه که آن ها هم «حق» دارند، در برابر ستیز گروه های قومی با ارزش های ماندگار جامعه مدنی ایران و کوشش آن گروه های «حقدار» در برانگیختن جنگ قومی و از هم گسستن شیرازه و بافتی که مردم ایران را به هم پیوند داده است، خاموش نخواهم نشست. دوستان مختارند که بر پایه این «حق» با کسانی که بر پایه مواعید و سفره گسترده نیوکان ها، گفتمان سیاسی ایران را به شوره زار دشمنی با «فارس های اشغالگر و نژادپرست» می برند، هم پیاله شوند و گمان کنند که با سکوت و اندرز و هم پیمانی، پیروان این اندیشه های نادرست را به راه راست رهنمون خواهند کرد .

جای گفتگو نیست که مردم بخش های بزرگی از ایران از نابرابری های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در رنج اند. این به راستی شرمی است بزرگ که شمار بلوچ تباران در دانشگاه زاهدان به پنج درصد دانشجویان نیز نمی رسد. نابرابری های، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی در کردستان دردناک است. مردم عرب تبار خوزستان نقش چندان در اقتصاد و سیاست کلان ایران ندارند. در این راستا می توان به سرتاسر ایران پرداخت و به نابرابری های به راستی موجود اشاره کرد و در جستجوی رهیافت پایان دادن به این نابرابری ها بود. در این نیز جای گفتگو نیست که همه مردم ایران از هر تبار و پیشینه ای باید بتوانند آزادانه به زبان مادری خویش سخن گویند و فرهنگ و زبان خویش را پرورش دهند. کمتر ایرانی شیفته دموکراسی و حقوق بشر است که با واگذاری اداره استان ها، شهرستان ها و بخش ها و روستاها به مردم آن سامان و نمایندگان برگزیده ایشان سر ستیز داشته باشد. اما چگونه است که چنین نابرابری هایی به جای آن که برانگیزنده نارضایتی از رفتار جمهوری اسلامی و تبعیض های این حکومت باشد، نا آگاهانه و یا ریاکارانه بهانه ای می شود برای برانگیختن انزجار قومی از یک ملت ساختگی ستمگر فارس که نه تاریخی دارد و نه پیشینه ای و مرزهای جغرافیایی آن هم روشن نیست؟ نهد سال فرمانروایی ترکمان تباران در ایران فراموش می شود و به یکباره تاریخی ساختگی در برابر ما نهاده می شود که گویا در پی آمد انقلاب مشروطه، ملتی ساختگی سربرافراشت و به یاری رضاشاه پهلوی که خود از تبرستان آمده بود و ارتشی که در آن دو سرگرد شیرازی و اصفهانی هم نمی توان یافت، سرزمین «ملت» های دیگر را اشغال کرد و زبان فارسی را در درازای دو نسل برحلقوم همه مردم ایران فروبرد !

به یکباره از دهلیز وزارت خانه ها و دفتر سازمان های ویژه «غیردولتی» ایالات متحده و یا کمیسیون حقوق بشر حزب محافظه کار انگلستان، بانگی که پیشتر از مسکو و احزاب برادر قفقاز برمی خواست، به آسمان می رسد که وا مصیبتا، ملت های «غیرفارس» در زیر تیغ تیز ستمگران فارس خون می ریزند! گرفتاری مردم ایران، جمهوری ولایت فقیه نیست که دمار از روزگار همه مردم ایران درآورده است. دشمن، این فارس های اشغالگر ملعون اند! باید که ملت های ستمدیده را از چنگال چنین ستمکارانی رهانید! به یکباره فریاد شیوخ کشورهای عربی خلیج فارس که هنوز زنان کشورهای خود را از حق رانندگی محروم می دارند، در داغ حقوق بشر و ملل محروم ایران به بارگاه جبریل می رسد. جمهوری آذربایجان، که به نیمچه ولایت خودمختار نخجوان، حق تعیین تعداد

وکلاي مجلس ايالتی را هم نمی دهد و در بند یکسد و سی پنجم قانون اساسی اش می نویسد که «نخجوان بخش جدایی ناپذیر جمهوری آذربایجان است و قانون اساسی جمهوری آذربایجان، قوانین جمهوری آذربایجان، فرمان های رئیس جمهور آذربایجان و همه مصوبه های کابینه وزیران جمهوری آذربایجان، باید بی کم و کاست در جمهوری خودمختار نخجوان اجرا شود»، به یاد ملت داغدار آذربایجان جنوبی می افتد و لایحه رفع ستم از «سی ملیون آذربایجانی تباران ایران» را به پارلمان اروپا می برد !

درچنین روزگاریا و دروغ پردازی، کسانی که بیشترشان «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را از ادب سیاسی سوسیالیسم آسیایی آموخته اند، اینک با توسل به بیانیه های سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر، از حق ملل تحت ستم ایران در تعیین سرنوشت تا حد استقلال سخن می گویند. «فراموش» می کنند که آنچه که در آن بیانیه ها آمده، بازتاب واکنش جهانیان به سه دهه استعمار و اشغال سرزمین های مردم به دست اروپاییان بوده است و نه حضور مردمی از تبارهای ایلی و قومی جداگانه در سرزمینی که تا به هنگام شکل گیری دولت مدرن، بیشتر فرمانروایانش ترکمان و مغول تبار بوده اند! این راهم نمی گویند که آن پیمان های بین المللی از میانه سده بیستم به این سوی، پایه در پذیرش حق مردم سرزمین های پیشین مستعمرات دارد و نه مناسبات میان مردمی با پیشینه های قومی گوناگون که سال ها در کنار هم زیسته اند و زندگیشان با یک دیگر پیوند یافته است !

در این جنجال «ستم ملت فارس» که به یکباره دولت جمهوری اسلامی نماینده آن وانمود می شود، اگر جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله، طبقات ناصری قاضی منهای الدین جوزجانی، تاریخ جهانگشای عظامک جوینی، حبیب السیر خواندمیر، سیرت جلال الدین منکبرنی شهاب الدین نسوی، تاریخ نامه هرات سیف هروی و ده ها نوشته و پژوهش تاریخی پیرامون آمدن مغولان به فارسی، عربی، روسی و چینی به جای نموده بود، این سینه چاکان ستم ملی چه بسا که می گفتند آن فاجعه خونریز نیشابور که مغولان به سردمداری تغاچرنویان، جبه نویان، قوش تیمور و تولوی خان، بزرگ ترین شهر تاریخی ایران را ویران کردند، بیش از یک ملیون تن را از دم تیغ گذراندند و «سگ و گریه آن را هم به قصاص زنده نگذارند»، توطئه ملت ستمگر فارس بوده است! اگر آن ها بر مغولان ستم نکرده بودند، آن شهروندان با فرهنگ و صلح دوست هرگز به چنین گونه جنایاتی دست نمی زدند! اگر به این جنجال دروغ و ریا گوش فرادهیم و به راستی باور کنیم که «فارس» ها خاک آذربایجان را اشغال کرده اند، باید پذیریم که پنج کشتار بزرگ مردم تبریز نه به دست مغولان، تیموریان و ترکان عثمانی، که به دست سپاهیان خونریز مردم «فارس تبار»، نطنز، کاشان و نیریز انجام یافته است! افسوس از کسانی که در برابر چنین ریاکاری هایی سکوت می کنند و یا به بهانه «نرنجاندن» گروه های قوم گرا و جوانانی که گویا دل به مهر این دسته ها سپرده اند، حرف هایی را برای رضایت خاطر آن ها می زنند. ۱۳

کافی نیست که در لابلای نوشته ای بگوییم که این اندیشه ها برای آینده ایران خطرناک است. باید بی مهابا به این گونه اندیشه ها بتازیم و کارزاری را برانگیزیم که اجازه ندهد، آتش افروزان ستیز قومی، جنبش نیرومند مدنی ایران را که برای دموکراسی، پیشرفت، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و برابری همه شهروندان ایران مبارزه می کند و بر آن است که ایرانی متحد و نیرومند یارای شرکت فعال در سیاست و اقتصاد جهانی داشته باشد، به کژراهه کشند. در این روزگار پر بیم و هراس، باید بدون نگرانی از ناسزای دیگران، با قوم گرایی و برانگیختن ستیز قومی به بهانه رفع ستم فرهنگی در افتاد و به جارچیان ستیز میان مردم گفت که خشم به حق مردم را از نابرابری های برآستی موجود به سوی حکومت تبعیض و خفقان ولایت فقیه متوجه کنید و نه اینکه به بهانه ساختگی اشغال بخش هایی از ایران به دست ملت ساختگی فارس و پایان دادن به این اشغال، مردم را به ستیز با یگیکر فرابخوانید و آب به آسیاب دشمنان یگانگی ایران بریزید .

محمد امینی

پنج شنبه ۴ مرداد ۱۳۸۶ بیست و ششم جولای ۲۰۰۷

m.amini@cox.net

۱- دعوت به تظاهرات اعتراضی، بیست و یکم جولای ۲۰۰۷

۲- سرینگول باش یوردنی، حرکت ملی آذربایجان و تعریف منافع مشترک با ملل و کشورهای دیگر، بدون تاریخ، شاید خرداد ۱۳۸۵ .

۳- بیانیه جمعی از روشنفکران ترک، بیستم جولای ۲۰۰۵.

۴- پیام رهبرانقلابی بلوچستان، دوشنبه، یکم مرداد ۱۳۸۶، به نقل از تارنمای حزب مردم بلوچستان .

۵- بهمن ۱۳۸۵، به نقل از تارنمای حزب مردم بلوچستان. نماینده «ملت ستمدیده بلوچ»، جدا از دروغ پردازی هایی که در باره تاریخ بلوچستان می کند، دیوار ادعایش تا به آن جا بلند است که فروتانه می نویسد «چهار استان بلوچستان، کرمان، هرمزگان و خراسان اکثریت بلوچ دارند!» بدا به حال آمار و بدا به حال نمایندگان دیگر ملت های ستمدیده! اگر این گونه جامعه شناسی های «پژوهش گرانه» را باور کنیم، حوزه جغرافیایی آن ملت ستمدیده فارس که لشکر خونریزشان دمار از روزگار دیگران درآورده، بخش های کوچکی از استان فارس، اصفهان، یزد و پیرامون کویر است !

۶- اسناد کنفرانس ۱۳۸۵.

۷- گزارشی از وحید در اهواز، به نقل از تارنمای آن گروه.

۸- درباره ما، تارنمای آن گروه. شگفتا از این مهندسی ستمگران فارس که آب کارون را به گونه ای که هیچ کس در استان پهناور فارس از آن آگاهی نیافته، از راه زیرزمینی و از یا از فراز کوه های زاگرس به رفسنجان کشانده اند!

۹- گزارش هفتگی وحید، چهارم ذی الحجه ۱۴۲۷.

۱۰- همانجا.

۱۱- سخنرانی آقای رحیم بندویی، هفتم مارچ ۲۰۰۷

۱۲- یکشنبه سی بهمن ۱۳۸۴.

۱۳- یک نمونه این گونه باج دهی ها و پذیرش پوزش خواهانه همین افسانه ها، سخنرانی آقای باقرزاده در «سمینار نقش اقوام ایرانی در سیاست آینده ایران» که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۲ در لندن برگزار گردید و آن سمینار، پیش درآمدی بر تشکیل کنگره ملت های فدرال ایران و کارزار قوم و ملت سازی ها شد. ایشان در آن سمینار از جمله گفته اند که «اقوام ایرانی در طول تاریخ هیچگاه از حقوق و امکانات برابر برخوردار نبوده اند! اقتصاد و سیاست ایران در تاریخ نزدیک و معاصر عمدتاً تحت سلطه دو قوم فارس و ترک (یا آذری) بوده است و زبان و فرهنگ قوم فارس گاه به بهای سرکوب زبان ها و فرهنگهای اقوام دیگر این سرزمین گسترش یافته است. ایران در آغاز قرن بیست و یکم میلادی جامعه ای چند قومی با حقوق و امکانات شدیداً نابرابر است.» آقای باقرزاده، رنجی را هم برای نشان دادن این داوری های بی پایه خویش که نه پیوندی با تاریخ دارد و نه بنیادی بر راستی، برخورد هموار نکرده اند. این ها را گفته اند تا دل داغدار آن «نمایندگان ملت های ستمدیده» را که در لندن گردآمده بودند آرام سازند و به کاروان باج دهندگان سیاسی به گروه هایی از این دست بپیوندند.

منبع: آینده نگر